

هو

۱۲۱

پرسش و پاسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

دو ست و هفتم

بهار ۱۳۹۴

فهرست

جزوه دویست و هفتم - پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات
حضرت آقایی حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)

صفحه

عنوان

- چطور ما می‌گوییم همه‌ی چیزها را با دیده‌ی وحدت بین نگاه کنیم و حال آنکه نگاه می‌کنیم، همه چیز دو تاست: خوبی و بدی، روشنی و تاریکی، شب و روز و امثال اینها؟ ۷
- غریزه چیست؟ ۱۲
- امانت چیست و چه چیزهایی امانت تلقی می‌شود؟ ۱۸
- روح القدس چیست؟ ۲۳
- فرق بین اینکه می‌گویند خداوند تجلی کرد یا دیدار کرد، چیست؟ ۲۸
- در مورد شکایت خانمی که گفته است شوهرم زن دیگری گرفته است. ۳۱
- در مورد علت برگزاری مجلس در شب جمعه و نحوه‌ی عملکرد صاحب خانه‌ای که منزل خود را در این کار قرار می‌دهد. ۳۴
- یکی سؤال کرده است (هم سؤال، هم انتقاد) شما که

- می‌گویید همه باید این پیوند را داشته باشند یعنی بیعت
بکنند و درویش بشوند، پس چرا خیلی‌ها که تقاضا می‌کنند،
رد می‌کنید؟ ۳۷
- تمرکز فکری چیست و چگونه می‌توانیم این تمرکز را
تقویت کنیم؟ ۳۹
- یک نفر سؤال کرده اینکه می‌گویند: حضرت موسی چه
سال بیابان گرد بود، منظور چه هست و یعنی چه؟ ۴۲
- فهرست جزوات قبل** ۴۶

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

چطور ما می‌گوییم همی چیزها را با دیده‌ی وحدت بین نگاه کنیم و حال آنکه نگاه می‌کنیم، همه چیز دو تاست: خوبی و بدی، روشنی و تاریکی، شب و روز و امثال اینها؟
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

اولاً این صفات یا بسیاری از این موارد را ما برای خودمان تقسیم می‌کنیم، یکی مثلاً از آش شله قلم کار خوشش می‌آید، می‌گوید: چه غذای عالی‌ای است. یکی بدش می‌آید می‌گوید: این چه غذایی است؟ این که غذا نیست! آیا این آشی که این آقا یا این خانم می‌گوید، غیر از آن یکی آش است؟ نه! همان آش است. این صفتی است که ما به آن دادیم یعنی ما در واقع خلق کردیم یک آشی که خوب است یا خلق کردیم یک آشی که بد است، ما خالقیم. همین امر موجب شده که بعضی‌ها در مباحثات، در چیزهایی که با خداشناسان و خدانشناسان دارند، می‌گویند اصلاً خدا چیست؟ خدا مخلوقِ شماس است یعنی آنچه در فکرتان دارید، آن را جمع کردید اسمش را گذاشتید «خدا». حالا همان ذهن و فکر که اینها را با جمع کرده اسمش را خدا گذاشتید، همان ذهن و فکراز خلقتِ خداست بعد هم این مثال را یادتان بیاید که در مثنوی هست. البته به این صورت ذکر شده که یک خطاط خیلی خوش خطی با قلم زحمت می‌کشید و خط خوبی می‌نوشت، یکی

فقط این خط را می‌بیند، دیگر نگاهِ اطراف نمی‌کند، یکی می‌گوید: این چه انگشت قوی‌ای بوده که اینطور خط قشنگی درآورده و یکی دیگر، می‌گوید نه! این انگشتان نیستند که درآوردند، این انگشتان، مجموعه‌ی یک دست است، آن دست، دست راستی دارد و دست چپی دارد که این دست راستش است. بنابراین تمجید و تعریف از این انگشتان نکنید. یکی که یک خرده بیشتر می‌بیند می‌گوید این انگشتان دست از خودشان که حرف نزدند، در هوا بردارند بنویسند. این انگشتان دست مربوط به یک کسی است که آن کس این خط را می‌نویسد. منتها خط را که می‌نویسد، وسیله‌ای که برای این کار دارد دستش است، هرگز با زبانش نمی‌نویسد، با پایش نمی‌نویسد، بنابراین آن شخص را باید ببینیم که کیست. همینطور بعد که آن شخص کیست؟ می‌گوید آن شخص را معلوم نیست چه کسی آفریده؟ به همین طریق می‌رود بالا تا به شناختش برسد. البته در هر درجه‌ای از این شناخت، یک درجه‌ی کوچکِ عرفان با او هست. این همان مثالی است که راجع به عرفان زدیم.

تعریفِ عرفان اگر خوانده باشید، (در جزوه‌ی *آشنایی با عرفان من خودم نوشتم*) بنابراین هیچ دوئیتی نیست. شما فرض کنید که مثلاً هفت، هشت، ده تا فرزند (اولاد) دارید وقتی که

بچه‌ها کوچکنند، می‌خواهید اینها را صدا بزنید که بیایند غذا بخورند، فرق نمی‌کند کدام یکی از اینها را صدا بزنید. می‌گویید: حسن! حسن که جواب داد، می‌گویید: به بچه‌ها بگو بیایند ناهار بخورند. در این حسن، حسین هست، مهدی هست، همه‌ی اینها هستند ولی شما صدا که نمی‌زنید، در این نهفته است. این یک نحوه است برای اینکه دیدِ وحدت که می‌گویند را یک مقداری متوجه بشوید، این مثال را در نظر بگیرید. یا وقتی مثلاً کاری می‌خواهید بگویید: این را باید شما بچه‌ها انجام بدهید. این «شما بچه‌ها انجام بدهید»، کدام یکی؟ هر کدام از اینها ممکن است بگویند که ما انجام ندادیم، ما خیال کردیم آن یکی می‌رود. یک وقت هست که می‌گوید نه! تا گفتید «همه‌ی بچه‌ها انجام بدهید»، همه‌شان می‌ریزند دنبال آن کار. در اینجا آن دیدِ وحدت کاملاً مشهود است، دیده می‌شود.

مورد دیگری که در این مسأله دیده می‌شود و در واقع یک جنبه‌ی فلسفی دارد، این است که درست است چشم ما دو تا چشم است بنابراین اگر بگوییم ما دو تا دیدیم: خوبی دیدیم و بدی دیدیم، اینها خیلی بعید نیست، از عقل انسانی ما بر می‌آید ولی هر دوی اینها، هم چشم راست و هم چشم چپ، هم خوبی و هم بدی را با همین چشم می‌بینیم. اگر اینها دو تا بودند، ما باید با

چشم‌های جداگانه می‌دیدیم. اینکه خداوند هم فرمود: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱*، من در روی زمین خلیفه می‌آفرینم، یکی از کارهایی که این خلیفه ممکن است انجام بدهد، یک صورت ظاهر و صحنه‌سازی خلقت است. البته خالق فقط خداوند است، فقط خداوند همه چیز را خلقت می‌کند ولی یک صورت ظاهری به این خلیفه می‌خودش داده. ما در فکر خودمان یک چیزی را خلق می‌کنیم. این خلقت، خلقت واقعی نیست، این خلقتی است که ما برای خودمان درستش کردیم و بعد ما که خالقیم و آن مخلوق، هر دو دست خداوند است ولی خداوند به ما این اجازه را داده که از این خلقت‌ها بکنیم و بعد هم خیال کنیم (برای اینکه خودمان اشتباه نکنیم) که بله، ما خالقیم و این مخلوق است، نه! هر دو دست خداوند است. در این مسائل فکری و استدلالی فکر نکنید. اگر خیلی فکر کردید می‌شوید فیلسوف، راه به هیچ جا نمی‌برید. تمام زندگی ما فلسفه‌ی خاصی نیست، ما اصلاً خودمان زندگی‌مان روی فلسفه‌ای است که خداوند آفریده است.

اگر این دید را داشته باشیم و این را توجه بکنیم که همه‌ی خوبی‌ها و بدی‌ها، زشت و زیبایی‌ها را از جانب خداوند بدانیم، خودمان را به صورت ظاهر خالق آنها بدانیم، مشکل حل می‌شود.

آنوقت تمام این موجودات و مخلوقاتی که هستند، همه یکی هستند. اصلِ خلقت این است که خداوند می‌گوید: إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱، خدا وقتی یک چیزی بخواهد خلقت کند، این نیست که بنشیند در آزمایشگاه و یک چیزهایی را درست کند، می‌گوید: باش! پس هست. در آزمایشگاه، آزمایشگاهی که فقط اراده‌ی الهی هست، می‌گوید: «آب»، فوری آب جلویش می‌آید. هر چه می‌گوید، فوری هست. این خلقت چطوری است؟ این خلقت مثل خلقت ما نیست، خلقتی که ما می‌کنیم، خدا اجازه داده، مقید به همه‌ی این تشریفات است که هست.

ما اگر چشم وحدت‌بین داشته باشیم (یعنی بخواهیم داشته باشیم)، در این صورت می‌فهمیم همه‌ی اینها، همه‌ی این آوازه‌ها از شه بود.

این همه آوازه‌ها از شه بود

گرچه از حلقوم عبدالله بود

غریزه چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

روانشناس‌ها، روانکاوها بعضی‌ها از همان قدیم فرض کنید مثل بوعلی سینا و امثال اینها، خودشان چون تربیت معنوی و اخلاقی هم داشتند (غیر از جنبه‌ی طب، جنبه‌ی معلّم اخلاق هم بودند) ولی بعدها آمدند البته تکامل پیدا کردند، علم هم تکامل پیدا کرد یعنی علم تکامل پیدا نکرد، علم ما توسعه پیدا کرد، علم که سر جای خودش بود. از همان قدیم آب صد درجه به جوش می‌آمد منتها نمی‌دانستند، حالا می‌دانند. روانشناس‌ها برای انسان غرایزی قائل بودند. غریزه را خیلی شنیده‌اید، شاید معنای آن را دقیقاً ندانید، هنوز هم معنای علمی غریزه را دقیق نمی‌دانند که چه چیزهایی جزء غریزه است؟ ولی منظور، غریزه عبارت از آن میلی است که انسان به یک مطلب خاص دارد. فرض کنید می‌گویند برحسب غریزه انسان وقتی گرسنه شد، هر چه ببیند می‌خورد. هر غذایی فرض کنید می‌خورد ولی جلوی هر غریزه‌ای یک موانعی هست. مثلاً غریزه این است که گرسنه بشوید، غذایی می‌خورید ولی وقتی روزه می‌گیرید، گرسنه شدید، غذا هم جلوی تان حاضر است و می‌دانید که خیلی هم غذای لذیذی است

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۶/۹/۱۳۹۳ ه. ش.

ولی نمی‌خورید. خداوند یک چیزی مانع برای این گذاشته یا می‌بینید که یک غذای یک نفری است، شما یک بچه هم دارید ولی خودتان و شوهرتان و اینها هستند، نمی‌خورید. آن غذا را می‌دهید به این فرزندان که باید غذا بخورد تا زنده بماند یعنی اگر غذا نخورد از بین می‌رود. اینها همه موانعی است، عمده‌ی این موانع را خداوند در یک وجود انسانی جمع کرده و البته برحسب تربیت‌های مختلف متفاوت است ولی همه را خداوند جمع کرده تحت اراده‌ی عاقلانه، نه عقل به اصطلاح عقل معاویه یا عقل علی.

همه‌ی حیوانات را خداوند وقتی خلق کرد دیگرها کرد. «رها کرد» نه اینکه دیگر مخلوق او نیستند، نه! تمام وسایل یک زندگی را در او آفرید و بعد هم غریزه هم در او آفرید که خودش برود دنبال زندگی‌اش و زنده بماند. اما در مورد انسان اینطور نیست. در مورد انسان، خداوند هم به این عبارت فرموده است، به همه‌ی جانداران، به همه‌ی موجوداتی که خودش آفریده، صدا زد، فریاد زد گفت: وقتی این موجودی را که به شما گفتم، آفریدم یعنی درستش کردم گذاشتم توی طاقچه، بعد یک نفس از خودم در او دمیدم (آن یک نفس هم آن تعبیری است که از اراده‌ی الهی شده است).

خداوند می‌خواهد که همه‌ی چیزها تحت نظام عاقلانه دربیاید. این عقل هم متفاوت درمی‌آید، در هر کسی یک طوری است و هر کسی به نفع خودش. مثلاً همین داستانی که بارها گفتم، آن شهدایی که در جنگ بدر بودند که هر یک دیگری را بر خود مقدّم می‌دانست. این یک نوع غریزه است. چطور غریزه‌ای؟ غریزه‌ی اینکه در حال مرگ است، چه بسا آب بخورد زنده بماند و چه بسا خوب بشود. غریزه‌ی حُبّ ذات یعنی خودش را می‌خواهد نگه دارد، این غریزه حکم می‌کند که آب بخور ولی نمی‌خورد، چه هست؟ یک اراده‌ی بالاتر از این هست، آن اراده نتیجه‌ی همان تعلیمات اخلاقی است که به او دادند که جلوی این غریزه را می‌تواند بگیرد. پس تا آنجایی که ما می‌بینیم در سایر جانداران هیچ چیزی جلوی غریزه را نمی‌گیرد. البته در حیوانات هم نمی‌دانیم شاید خداوند یک اخلاقی به آنها هم عطا کرده، داستان‌هایی که می‌گویند بعضی وقت‌ها آدم می‌بیند یک چنین چیزی هست.

جلوه‌های مختلف غریزه را می‌گویند. مهمترین غریزه حفظ ذات است و گران‌قیمت‌ترین چیزی که ما داریم، حفظ جان خودمان است. حاضریم همه چیز را بدهیم، جان مان را حفظ کنیم. همه‌ی ثروت، دارایی همه را بدهیم، جان مان را حفظ کنیم.

اما می‌بینیم پس اینهایی که می‌روند شهید می‌شوند یا اینکه جان‌شان را فدای یک مطلبی یا انسانی می‌کنند، اینها چرا اینطور می‌کنند؟ از جان‌شان مهمتر چه هست؟ در روانشناسی می‌گویند از جان مهمتر دیگر نداریم ولی این یک مهمتر از جانش پیدا کرده. یک فکری یا یک مطلبی مهمتر از جانش هست، حاضر است جان خودش را فدای او بکند. اینجا دیگر از قلمروی روانشناسان خارج است. روانشناس که می‌گوییم یعنی بسیاری از بزرگان مذهبی از روانشناس‌های علمی بزرگ بودند، منظور من علم روانشناسی است. این از قلمروی روانشناسی خارج است. این از این قلمرو می‌رود به یک قلمروی دیگری که در آن قلمرو غریزه کار ندارد. غریزه هم مثل سایر چیزهاست، در ما، مردم عادی غریزه قوی‌ترین چیز است ولی در آن‌ها غریزه، قوی‌ترین چیز نیست. غریزه هم در خدمت اخلاق است، در خدمت عقل است.

همانطوری که خداوند در اوّل خلقتش خطاب به فرشتگان فرمود که همه‌ی شما اطاعتش کنید. «سجده کنید» یعنی اطاعت کنید که آن بالاتر از همه چیز، حتی بالاتر از غریزه است. البته این مسأله درجات مختلف دارد: میهن‌دوستی، نوع‌پرستی و امثال اینها هست که برای خیلی‌ها مهمتر از غریزه‌ی شخصی حساب می‌شود. یک مثالی در درس‌های حقوقی می‌خواندم چون علم که

مال بشر است، مال همه است، علم حقوق و علم طب و فیزیک و شیمی همه یکی است، جدا نیست. اینها همه علمی است که خداوند به همین بشر داده. مثال می‌زنند می‌گویند بعد از شکستن کشتی، یک قایق مانده دو نفر نجات پیدا می‌کنند. سوار قایق می‌شوند، یک قدری که می‌روند طوفان برمی‌خیزد. این قایق طوری است که طاقتِ تحملِ دو نفر را ندارد، یک نفر باید کشته بشود، یکی از اینها زیادی است. آنوقت این بحث بین حقوقدانان پیش آمده که اگر یکی از اینها زورش رسید او را کشت انداخت دور، برای اینکه خودش زنده باشد، این گناهکار است یا نه؟ خیلی نکته‌ی دقیقی است، اگر آدم زیاد دقت کند کله‌اش خراب می‌شود، منظور این است که یکی که می‌گوید حقوق خواندم، خیال نکنید که حقوق به درد نمی‌خورد، نه! اینطور چیزهای مشکل هم در آن هست. در اینجا محاکمه‌ی این آقا اگر روی غرایز انسانی باشد، گناهی ندارد. این مثل کسی است که به او حمله کرده، می‌خواهد او را نابود کند. در اینجا هم می‌بیند اگر او نابود نشود، خودش از بین خواهد رفت ولی اگر آن محاکمه‌اش، حقوقدان نباشد، اخلاقی باشد، در این صورت می‌گویند به تو چه؟! تو باید بگذاری ببینی خداوند کدام‌تان را برمی‌دارد به دریا می‌اندازد. اینجا یک تفاوت‌هایی هست. البته گاهی اوقات کسی

وجود خودش را مهمتر از دیگران می‌داند نه از لحاظ شخصی، غریزی، از لحاظ موقعیت اخلاقی‌اش. یا به عکس وجود دیگری را خیلی مهمتر می‌داند، من جمله این مثالی که زدم. این مثال در مورد آن جلادِ خارجی زده بودند: آیشمند. آمده بودند این را گرفتند اسیر کردند بردند، می‌خواستند او را بکشند. گفتند که آخرین آرزویت چیست؟ گفت: آخرین آرزویم این است که من یهودی بشوم، تعجب کردند، که تو خیلی با یهودی‌ها بد بودی، حالا آرزویت این است که یهودی بشوی؟! گفت: بله برای اینکه می‌خواهم وقتی می‌میرم، دنیا بگویند یک یهودی کم شد. این همین حرف‌هایی است که به عنوان جوک بارها گفتم. این چیزها را دقت کنید هر چند که این چیزها را به عنوان جوک درست کردند. انسان‌ها همه مثل هم هستند. یک یهودی واقعاً مؤمن، خود خداوند هم گفته (مؤمن به آنچه می‌گوید و می‌کند)، با یک مسیحی مؤمن به آنچه می‌کند و می‌گوید و یک مسلمان مؤمن از نظر من و شما، باید یک‌طور باشند. خداوند تفاوت قائل است، خداوند به این می‌گوید چرا بررسی نکردی که بفهمی اسلام از همه‌ی اینها بهتر است؟ ولی در نظر من و شما خداوند آن خلوص نیت را در نظر می‌گیرد. البته در علم حقوق آن خلوص نیت شناخته نمی‌شود و چندان به حساب نمی‌آید.

امانت چیست و چه چیزهایی امانت تلقی می‌شود؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

هر عضوی را که خداوند معین کرده، یک معنویتی در آن هست که آن معنویت با همه‌ی وظایف این را باید در نظر بگیرند. در صفاتی که خداوند برای انسان‌ها مقرر کرده گفته است که امانت است، در مورد امانت هم آیاتی هست. البته این امانت اول بار به‌عنوان یک امر محسوس ذکر شده است که ما بفهمیم. در آن آیه می‌فرماید: امانتی را که به شما داده‌اند، به اهلش برسانید. لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ^۲ در امانات خود خیانت نکنید (البته لَا تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ به عبارت دیگری است ولی معنا همین است). در اینجا بحث امانت که پیش آمده نه تنها امانت برای مال است، برای اجسامی است که سپرده می‌شود. خداوند می‌فرماید هر چیزی را که به شما سپرده شد، از لحاظ اجتماعی، از لحاظ الهی، از لحاظ فردی با امانت رفتار کنید یعنی طیبی که مریض، سلامت و صحت تمام اعضای خودش را به دکتر سپرده و از او می‌خواهد، نه اینکه «از او می‌خواهد» برای اینکه او بنا به فرمایش الهی که فرمود: اِنِّي

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۹/۲۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی و جلسه‌ی خواهران ایمانی)

۲. سوره انفال، آیه ۲۷.

جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱ در هرزمینه‌ای خلیفه آفریده است، این دکتر را خلیفه‌ی الهی می‌داند. البتّه خدای نکرده هر تخلّفی که بکند در نزد خداوند مأخوذ است، مثل وکیلی که به موکّلتش خیانت بکند.

یکی از این امانت‌ها، از این وظایفی که به جمع سپرده شده، تعلیم دادن و یا به عبارتی بگوییم آگاهی دادن است که امروز البتّه تازه متوجّه این مطلب شده‌اند که اعلام می‌کنند: آگاهی دادن به مردم، آگاهی دادن مهمترین چیز است. البتّه هر چه خداوند آفریده، مهم است. مهمترین نمی‌شود گفت، جز در شأن خود ماها. بنابراین اطلاعات غلط دادن به دیگران، به جامعه، به مردم، به کلاس، اینها خودش یک خیانتی است. اگر کسی از شما بخواهد که اطباء را معرفی کنید، شما در ضمن اطباء، چند تا مهندس را هم اضافه کنید، اگر آن مریض به خیال اینکه همه طیب هستند، به یکی از این مهندسين رجوع کرد و ضرر دید، آن ضررش به عهده‌ی شماست. سعی کنید به هیچ وجه اطلاعات غلط و دروغی به دیگران ندهید ولو به سود خودتان باشد یا به ضرر خودتان، فرق نمی‌کند. در هر چیزی به امانت رفتار کنید. آنوقت برای اهمّیت این موضوع مثلاً حضرت صادق می‌فرماید: ملاقات‌های افراد، امانت تلقّی می‌شود یعنی اگر شما دیگری

را ملاقات کردید، این از لحاظ شما امانت حساب می‌شود و بسیاری مسائلی که ما امروز داریم، عدم توجه به امانت‌داری است. هر صفتی و هر دستوری که خداوند داده، در تمام ایام زندگی و تمام وجهه‌های زندگی دخالت دارد و باید به کار برد. ان شاء الله ما را به تدریج طوری کند که جز امر الهی و جز روح الهی نداشته باشیم. ان شاء الله.

اگر ما این دستور را توسعه بدهیم تقریباً بیشتر زندگی ما را در بر می‌گیرد. وقتی خداوند می‌گوید که اماناتی که به شما سپرده شده، به نحو صحیح به صاحب آن برگردانید یعنی به همان هدفی که به شما سپرده شده، آن هدف را سعی کنید داشته باشید. اگر یک بچه‌ی انسانی به شما سپرده شده، یک طوری باید تربیت کنید که این بزرگ بشود و در جامعه، انسانی بشود. اگر بچه‌ی یکی از جاندارانی که تربیت می‌کنید گوسفند، آهو و امثال اینها به شما سپرده شده، به نحوه‌ی دیگری باید تربیتش کنید. همینطور چیزهایی به این کودک که یاد می‌دهید باید مطابق زندگی آینده‌اش باشد و مطابق آنچه که خداوند از شما خواسته است. حالا اگر خود این را ما توسعه بدهیم، خود بدن را هم خداوند امانت به ما سپرده است. می‌فرماید: وقتی در خلقت انسان آماده کردم

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱ و از روح خودم در او دمیدم که نشان دهنده‌ی این است که خداوند یک شعبه‌ای، (یا حالا اگر فکر کنیم) یک نفخه‌ای از نفخات خودش در این انسان سپرده است. منتها این را به شما سپرده، این نفخه‌ی الهی را به شما سپرده که بزرگش کنید و تربیت کنید، همینطور در تمام مدّت که تعلیم او به عهده‌ی شماست.

وقتی سر کلاس هستید یا حتی روزنامه می‌نویسید و امثال اینها، اگر اطلاعات غلط به شخص بدهید، گناه او به گردن شماست. دو، سه مورد من داشتم که نوشته بودند یکی از آقایان مراجع گفته است که یکی پرسیده که می‌خواهم زن بگیرم ولی فهمیدم که او درویش است، یکی (که خیلی تازه محتاط بوده) گفته: احتیاط کنید بهتر است و حال آنکه چه احتیاطی؟! این چه تعلیمی است که شما به دیگران می‌دهید؟! در یک جامعه‌ای که همه با هم هستند، یک دیوار می‌گذارید، تفرقه می‌گذارید. اینها گناه دارد، خیال می‌کنند گناه فقط همین است که نماز نخواند یا روزه نگیرد یا امثال اینها، نه! اینها هم گناه است، به جای خود ولی آنها را ممکن است خدا ببخشد اما این را خدا نمی‌بخشد. چون کسی از او ضرر کشیده. لاقلاً در قلمروی خودتان سعی کنید که

هیچوقت در این امانت خیانت نکنید، جز حرف راست نگویید. یک جهت این هم که در درویشی گفتند که هیچ تعلیمی، بی‌اذن نمی‌شود برای اینکه بی‌اذن اگر بکند، گناه دارد. «گناه دارد» به این معنی که ممکن است اطلاعات غلطی به او بدهد. فرض کنید اگر به یک آدمی که سرما خورده است به جای اینکه دوائی بدهید که ضد سرماخوردگی باشد، یک دوائی بدهید که سرماخوردگی را تشدید می‌کند، در این صورت این یک خیانتی است که به آن شخص کرده‌اید، اگر بدانید و اگر هم ندانید شما را منع کرده است که اطلاعات ندهید، وقتی نمی‌دانید دستور ندهید. حالا ان شاء الله خداوند ما را آگاه کند و به همان اندازه‌ای که آگاه کرده، موظف کند، نه بیشتر.

روح القدس چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد همه‌ی این اسامی که ما گذاشتیم؛ روح القدس، جبرئیل، فرشته و... آیا شما فکر می‌کنید مثلاً وقتی جبرئیل می‌خواهد میکائیل را صدا بزند، می‌گوید: آقای میکائیل! این اسم‌ها چیزهایی است که ما خودمان در این عالم گذاشتیم. مثل اینکه وقتی یکی می‌آید فرض کنید در مراحل جاسوسی یا در مراحل مثلاً اطلاعاتی و اینها، تا می‌آید، یک اسم دیگری دارد یعنی اسمی که در سازمان خودشان به آن اسم صداایش می‌زنند ولی آیا اینکه ما داریم، همان واقعیت است؟ اصلاً فکر کنید، اسم یعنی چه؟ این آقای جبرئیل یا آقای روح القدس در زندگی ما نیست که ما برای او اسم بگذاریم. اصلاً اسم معنی ندارد، اسم یک چیزی است که دلالت بر مسمی بکند. ما برای جبرئیل فقط یک صفت می‌شناسیم و آن این است که می‌آمده خدمت پیغمبر مثلاً وحی می‌آورده. این توجه را بکنید در هر موردی از موارد مال دنیای غیر از خودمان. آنها هم اگر برای خودشان اسم می‌گذاشتند، یک اسم‌های دیگر می‌گذاشتند. مثلاً برای ما، اگر کسی شناگر قابلی بود، می‌گفت که این عجب قهرمانی است! چه شنای قابلی می‌کند

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۹/۲۶ ه. ش.

ولی برای ماهی‌ها این صفت چیز مهمی نیست. حالا به هرجهت از این بگذریم.

دیدید خداوند در خیلی جاهای قرآن، خودش می‌گوید: «من». «من» این کار را می‌کنم، «من» می‌گویم، در اینجا هیچ حرفی نیست، هیچ شکی، هیچ ایرادی، هیچ چیزی هم نمی‌تواند باشد ولی یک جاهایی خداوند می‌گوید: گفتیم که جانش را بگیر. یا یک جاهایی می‌فرماید که مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ أَنْ يَأْتِيَ الْمَوْتِی که، آن فرشته‌ی مرگ را، آن فرشته‌ای که مخصوص خود او بود، برایش فرستادیم. اینجا به خاطر دید ما اینطوری گفته‌اند. البته شاید خود پیغمبر هم در زمانی که این آیه را می‌گفته، حالت وحدت بر او بوده که جز خدا نمی‌دیده. در آن حالتی که او چیزی می‌پرسد، در این عوالم فکری این دنیا بوده که هر کسی یک طوری می‌میرد.

همینطور در مسأله‌ی حیات، در قرآن هم این اشاره شاید به این صراحت نباشد ولی چرا، هست و در کتاب‌های دیگران، کتاب‌های مقدّس یا اینها روشن تر است. چطور در زمان حضرت موسی وقتی که بنی‌اسرائیل را نجات دادند، آمدند این طرف، یک عده‌ای گوساله‌پرست شدند. می‌گفتند یک گوساله‌ای است طلایی

درست کرده و این گوساله حرف می‌زند، البتّه حرف زدن معمولی نیست ولی به هرجهت حرف می‌زند، خیلی‌ها به همین علّت گول خوردند. برای اینکه از مجموعه‌ی طلاها یک مجسمه‌ی گاو ساخت، این مجسمه چطور خودش به زبان آمد بطوری که اینهای دیگر را گول بزند؟ موسی عَلَيْهِ السَّلَام در ضمن اینکه پیغمبر بود، رئیس قوم هم بود، رئیس قبیله هم بود. باید او را اطاعت می‌کردند. از او پرسید که تو چرا این کار را کردی؟ گفت که من طلاهایی که همه‌ی قوم داشتند، اینها را جمع کردم، دیدم اینها خیلی زیاد است، اینها را ذوب کردم و یک مجسمه ساختم. حضرت فرمود: برای جانش چه کار کردی؟ اینجا عرض کرد (حالا نمی‌دانیم یعنی حتماً حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام تجاهل العارف کرد یعنی من نمی‌دانم، برای اینکه ببیند این چطور کرد؟) عرض کرد: *بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ*^۱. می‌گوید: من بعد از اینکه آن را ساختم، یک بار دیدم آن رسولی که می‌آید پیش تو (یعنی جبرئیل)، را دیدم و اثر قدم پای او را برداشتم، گردی به این پاشیدم، جان گرفت که معلوم می‌شود جبرئیل یعنی آن جبرئیلی که برای موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌آمد، یک بار دیده شد. همین سامری او را دید. معلوم می‌شود این سامری، آنوقت‌ها تا مدّتی دارای مقامات عالیّه بود که جبرئیل را می‌دید. بعد که

جبرئیل را دید، البتّه از عبارت یک کمی فهمیده می‌شود که این اوّل که طلاها را گرفت و ذوب کرد، مجسمه‌ای درست کرد به نیت این بود که یهودی‌ها، سایرین خیلی طلاپرست بودند، گول نخورند، بیایند اینجا. بعد دید که عجب چیزی است، این جان هم گرفته، گفت بله، پس من خودم هستم یعنی شاید آن اوایل، مقاماتی داشته چون هر کسی که جبرئیل را نمی‌بیند.

حالا یکی از صفات جبرئیل همین است که حامل جان است یعنی شاید همان وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱ آن نفخه را شاید این جبرئیل حامل است در همه جا می‌برد. یک جا جبرئیل می‌شود، یک جا می‌گوید روح القدس یعنی با توجه به اینکه مسیحی‌ها دچار این اشتباه شدند که روح القدس را هم پهلوی خدایان گذاشتند، این است که اینها شاید نمی‌دانستند یا توجه نداشتند که روح القدس یعنی هر روحی که می‌آید به امر خداست و هر روحی که می‌رود، باز هم به امر خداست یعنی همان گوساله‌پرستان هم، آنهایی که بعد از آمدن موسی اینطور شدند، به امر خدا بود یعنی خداوند توجه داشت به اینکه این کار می‌شود.

به هر جهت اینها اسامی مختلفی است که در طیّ قرون دادند. جبرئیل همه‌ی کارها را می‌کند، یک کاری که می‌کند این

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

است که جان می‌دهد، جان‌های الهی نه جان گیاهی که ما داریم. یکی از وظایف او این است. به اعتبار آن وظیفه، اسم او روح القدس است ولی خیلی موارد نگفتند که مثلاً آیا روح القدس به زبان عیسی گذراند که وقتی در گهواره بود، گفت من بنده‌ی خدا هستم، من رسول خدا هستم، کتاب بر من نازل می‌شود. شاید آنها هم از جنبه‌های جبرئیل بوده قاعدتاً، منتها در مسیحی‌ها اسم آن را روح القدس گذاشتند. به این اسامی مختلف توجه نکنید. اسماء مختلف هست ولی معنا واحد است، هرگز در بند اسماء نباشید. آن شعر حافظ که می‌گوید:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

یعنی در واقع می‌خواهد بگوید: مسیحا عَلَيْهِ السَّلَام بنده‌ای از بندگان خدا بودند که روح القدس بر حسب امر الهی به او فیض رساند که اگر این فیض به دیگری برسد بله، همینطور می‌شود.

فرق بین اینکه می‌گویند خداوند تجلی کرد یا دیدار کرد چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

البته این مسائل در این زمینه یعنی ارتباط جسم انسانی با اصل وجود یعنی خداوند، قابل گفتن نیست. اگر به درجه‌ای رسیدیم که ان شاء الله خداوند این لیاقت را در ما دید، این مطالب را خواهیم فهمید. مثل مثلاً مزه‌ها که گفتیم: شور، شیرین، تلخ، ترش، تعریف ندارد. نمی‌شود در بیان گفت، مگر در عمل کسی ببیند. البته چون در مورد جلوه‌های الهی این لغت به کار رفته، ما استعمال می‌کنیم.

«دیدار» در واقع وقتی است که تمام وجود را در بر

می‌گیرد یعنی خداوند وقتی می‌فرماید: به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتیم که سی روز بیاید پیش ما، وَأَتَمَّنَاهَا بِعَشْرِ^۲ و بعد ده روز اضافه کردیم، این دیدار یعنی که در واقع موسی از تمام تعلقات قبلی کناره گرفته، تمام تعلقات قبلی را از او گرفتند تا لایق دیدار شود یعنی در دیدار بین بیننده و بین هدف فاصله‌ای نیست، دیگری هم نیست ولی «تجلی» که گفته‌اند، وقتی است که به مناسبت خاصی و در همان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۹/۲۸ ه. ش.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

زمینه، خداوند خودش را نشان می‌دهد. تجلی خیلی گفته شده، می‌گوید:

یار بی‌پرده از در و دیوار

متجلی است یا اولی‌الابصار

یعنی از در و دیوار و همه جا نور الهی دیده می‌شود. به هر جا نگاه کنید، خداوند از اینکه تو دیده‌ای، خودش را نشان می‌دهد یا اشعار دیگری دارد، می‌گوید:

در ازل پرتوی رویت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

یک لحظه آن پرتوی روشنی و نورانیت وجودت که اصلاً همه‌ی وجود نورانیت است «ز تجلی دم زد» یعنی یک جلوه کرد همان جلوه موجب شد که تمام عالم را به عشق خود مبتلا کرد.

اینها مسائلی است که البته خیلی از اوقات هم به جای هم به کار برده می‌شود چون کسانی به کار می‌برند که خودشان یا ندیدند یا نخواستند که جلوه بدهند. به هر جهت در این زمینه هیچ صحبتی نشود و فقط به دیدار به آنچه بر ما مسلم شده، اکتفا کنید بهتر است.

ان شاء الله خداوند ماها، همه را لایق این تجلی و لایق

این دیدار بداند. نه اینکه تجلی نیست یا دیدار نیست،
تجلی و دیدار همیشه هست، ما لایق نیستیم. خداوند این
لیاقت را به ما بدهد. ان شاء الله.

در مورد شکایت خانمی که گفته است شوهرم زن دیگری گرفته است.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اوضاع اجتماعی یک طوری هست که باید ما از موهبت‌های اجتماعی استفاده کنیم. سازمان اجتماعی فرض کنید بیمارستان درست کرده، ما باید مریض که شدید برویم بیمارستان. البته وظیفه‌ی آن هم شاید این باشد که در باز باشد، هر کسی بیمار بود، بیاید آنجا ولی آنجا هم تا پول نباشد درش بسته است. این مشکلات، اجتماعی است، برای همه‌ی اجتماعات بشری هست و این باید تا حدی که می‌توانیم، خودمان به جای اجتماع اینها را رد کنیم. یک مشکلاتی خانوادگی است، مربوط به عواطف است. مثلاً همین خانمی که شکایت کرده آقا! شوهرم رفته زن دیگری گرفته. من صدایش زدم گفتم: اولاً این جرم نیست، کار بدی است ولی جرم نیست. ثانیاً تقصیر تو است، وقتی این شوهر رفته زن دیگری گرفته، در تو نقصی، ایرادی بوده است، سعی کن خودت را اصلاح کنی. همه‌ی این فکرها باید برای ما باشد و با تفکر بیندیشیم، خیلی از مشکلات را با تفکر حل

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۹/۲۹. ش. ۵. (جلسه خواهران ایمانی)

کنیم. آن مَثَل مشهور می‌گوید:

چو در طاس لغزنده افتاد مور

رهاننده را چاره باید، نه زور

طاس لغزنده شما ندیدید، ما که به قولی دهاتی و بچه دهاتی بودیم، در گرد و خاک راه می‌رفتیم، یک چاه‌هایی دارند، چاه‌های حیوانات، وقتی موری در آن افتاد، این یک مورچه است، آن هم همینطور. زورشان به اندازه‌ی هم است، او را می‌گیرد. دیدید این جاهایی که نمی‌تواند بالا برود، هر چه تلاش می‌کند، خاک می‌ریزد. در اینجا نقص این حیوان که نمی‌تواند فرار کند و گیر می‌افتد، این نیست که زور ندارد. برای اینکه شما خودتان هستید، نیروهای دیگری هم هست. رهاننده، آن کسی که در فکر اینها هست، باید چاره بکند. زور فایده ندارد. در اینجا به خصوص در مسائل خانوادگی، بین زن‌ها و مردها زور فایده ندارد، در مسائل خانوادگی فقط محبت و یکرنگی نتیجه می‌دهد. فرزند هم که به دنیا آمد فرزند، یک ارتباط و حلقه‌ی اتّصالی است، نباید این حلقه‌ی اتّصال طوری باشد که مادر، دیگر پدر را یادش برود یا پدر، دیگر مادر را یادش برود، نه! همه با هم باید باشند. رحمت الهی همانطوری که واسعه است، به همه می‌رسد، در اینجا محبت زن و شوهر باید به همه‌ی فرزندان برسد. این است که ان شاء الله این

رعایت‌ها را بکنید، یک خرده فکر هم بکنید، البته نمی‌شود گفت اشکالی ندارد، نه! خیلی هم کار بدی است که مرد برود زن دیگری بگیرد ولی دیگر سعی نکند بگوید او کافر است. مثل خیلی‌ها وقتی با کسی بد هستند، همه‌ی معایب دنیا را به او می‌چسبانند، نه! این کارش خیلی بد است، منتها ضررش فقط به شما رسیده. بقال سر کوچه چه ضرری از این دیده؟ چه یک زن داشته باشد چه دو زن، چه سه زن. این بدی‌ای است که ضررش فقط به شما رسیده. منتها این توجه را بکنید که در اینطور موارد به اندازه‌ی کافی و به اندازه‌ی معتدلانه قضاوت کنید.

به هرجهت امیدواریم با فکر و با اندیشه و بعد هم با توجه به ذکر و معنای ذکرتان همه‌ی این مشکلات حل بشود و از این قبیل مشکلات پیشامد نکند. ان شاء الله.

در مورد علت برگزاری مجلس در شب جمعه و نحوه عملکرد صاحب خانهای که منزل خود را در این کار قرار می‌دهد.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مجالس شب جمعه در واقع مستند به آیه‌ی قرآن است که فرموده: وقتی اولین نماز در شبانه‌روز جمعه گفته شد (یعنی نماز مغرب) کارهای دنیایی‌تان را بگذارید، به یاد خدا بپردازید یعنی مجلس معنوی بگیرید که ما برای اطاعت از این امریّه، نماز مغرب را همیشه و به خصوص شب جمعه می‌خواهیم که اول وقت باشد. در این باره چون مجلس می‌گیریم یعنی همه‌ی هم‌فکرهایمان، همه‌ی ماهایی که درویش هستیم، فقرا جمع می‌شوند مجلسی می‌گیرند به‌عنوان مجلس شب جمعه ما می‌گوییم. البته برای شب‌دوشنبه هم از ائمه علیهم‌السلام چنین دستوراتی رسیده ولی در درجه‌ی بعدی است. به این لحاظ که در آن لحظه برای اطاعت امر خداست که داریم جمع می‌کنیم، آن محل یک نحوه محبتی در ما برمی‌انگیزد یا به‌اصطلاح درجه‌ای از تبرک است. شب جمعه هم از این نظر. بنابراین مجلس شب جمعه چون به امر خداوند است، (البته همه‌ی مجالس، من جمله نماز می‌خوانیم، به امر خداوند

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۸/۱۷ ش. (جلسه برداران ایمانی)

است، همه کاری به امر خداوند است ولی اینجا را صریحاً فرموده است) ما یک احترام بیشتری برای آن قائلیم و به اصطلاح آنجا را متبرک تلقی می‌کنیم.

خداوند چون در هیچ کاری شریک نمی‌پذیرد، بنابراین در آن لحظه از مالکِ صوری آن (که ماها باشیم) در واقع سلب مالکیت می‌شود. نه اینکه سلب مالکیت می‌شود که برود به محضر اسناد رسمی مدّعی بشود، نه! یعنی سلب آن قدرت معنوی که مالک بر ملکش دارد. البته این برکت و این مهر و محبت از کسی است که به این مجلس ارتباط دارد و از او سرایت می‌کند. بنابراین آن صاحب‌خانه‌ای که منزلش را در این کار قرار می‌دهد، در آن لحظه از او سلب مالکیت شده است، کما اینکه خیلی موارد پیش آمده، فقرایی که با هم مثلاً کدورتی داشتند ولی چون مجلس، منزل یکی بوده مجلس را تعطیل نمی‌کنند و نباید بکنند. اگر یک چنین چیزی هست یعنی یک نفر با به اصطلاح بانی آن مجلس، کدورتی دارد، حق ندارد از رفتن به آن منزل استنکاف کند. آن بانی مجلس هم حق ندارد به این توهینی بکند، در آن لحظه خادم این شخص حساب می‌شود یعنی در واقع برکت را آن زمین از شخص می‌گیرد.

کما اینکه گفت: «ایام از تو متبرک شد، نه تو از ایام». در

تبریکی که کسی به بزرگی نوشته است و تبریک عیدی را گفته است، می‌گوید: «ایام از تو متبرک شد». حالا در اینجا هم اینطوری است. یک مسأله‌ی ارثی هم نیست که به ارث برسد، مگر اینکه وارث مستقلاً هم خودش این تقاضا را بکنند. چون در مجلس شده، بسیاری اتفاق افتاده که شخصی که رحلت کرده، ورثه‌اش حتی ممکن است درویش نباشند یا ممکن است درویش باشند، اینها دیگر بستگی به آن دارد. برای اینکه آن مالکیتی که ما در دنیا قائل هستیم، آن مالکیت با فوت آن شخص خودبه‌خود به دیگری منتقل می‌شود و آن دیگری مالک حساب می‌شود ولی به هر جهت آنجا برای ما محترم است.

یکی سؤال کرده است (هم سؤال، هم انتقاد) شما که می‌گویید همه باید این پیوند را داشته باشند یعنی بیعت بکنند و درویش بشوند. پس چرا خیلی‌ها که تقاضا می‌کنند، رومی‌کنند؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ظاهراً در این حرف هیچ نقصانی نیست، راست می‌گویید ولی این را باید گفت: هر کسی «تقاضا بکند»، نه اینکه یک کلماتی بگوید. «تقاضا بکند» یعنی دلش بخواهد بشود، می‌شود. آنهایی که رد می‌شوند غالباً برای این هستند که یک خرده بیشتر فکر کنند. فکر کنند که چه می‌خواهند؟ خیلی‌ها از من مثلاً آمدند می‌گویند ما طالبیم، می‌گویم طالب چه هستید؟ می‌دانید چه می‌خواهید که طالب هستید؟ نه! اینهایی که برای تشرّف تقاضا می‌کنند، این نکته را باید توجّه داشته باشند. منتها وضعیت امروز هم مؤثر است، یک وقتی برای درویشی عده‌ی کمی طالب بودند حالا به چه جهت، فرق می‌کند. این عده‌ی کم که طالب بودند، همه را می‌شد خوب شناخت که واقعاً این متقاضی است و دلش می‌خواهد درویش بشود و می‌شود شناخت که چه کسی می‌خواهد جاسوسی کند یا خراب کاری کند و فضولی کند، امثال اینها. اما الان که جمعیت زیادتر از آنوقت‌هاست و دشمنان و خراب‌کاران افکار ما بیشتر از آنوقت‌ها هستند، این دقت لازم است

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۸/۲۱ ه. ش.

که ببینیم کسی که تقاضا می‌کند، واقعاً تقاضا می‌کند؟ اگر تقاضا می‌کند ولی تقاضایش نقصی هم دارد یعنی درست نمی‌داند چه می‌خواهد، آن را راهنمایی کنند، برود فرض کنید مثل خیلی‌ها که ظاهراً کودک هستند من به آنها یک قدمی می‌گویم. می‌گویم وضو بلدی؟ می‌گوید بله، می‌گویم همیشه وضو بگیر. این یک قدم برای روشن شدنش است که بعد از وضو با آن آب سرد، روشنی به دلش بیاید. یا اینکه می‌گویم نمازت را بخوان یا نمازت را همیشه به موقع بخوان. یک قدم‌هایی می‌گذارم که خودش، خودش را تربیت می‌کند برای اینکه بفهمد چه می‌خواهد و در چه راهی دارد قدم می‌زند؟ آنوقت می‌پذیریم.

در *نابغه‌ی علم و عرفان* نوشته است. سه چیز که می‌گویند هر چه قدیمی‌تر باشد بهتر است: یکی اعتقاد و ایمان است، هر چه قدیمی‌تر باشد محکم‌تر می‌شود. البته به شرط اینکه مراقبت کنیم شکسته نشود، فاسد نشود. یکی رفیق است، رفاقت هر چه بیشتر طول بکشد بهتر است. آن یکی دیگر یادم رفته است.

به هر جهت خداوند به ما رحم کند، البته رحم خداوند هم به شرط این است که ما خودمان هم به هم رحم کنیم.

تمرکز فکری چیست و چگونه می‌توانیم این تمرکز را تقویت کنیم؟^۱ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در عالم خلقت که خداوند همان اوّل فرموده است: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۲، خداوند همه‌ی این اطلاعاتی که اسم آن را می‌برید و ذکر می‌کنید و خواهید کرد، به شما تعلیم خواهد داد یا تعلیم داد چون در نظر خداوند گذشته و حال و آینده یکی است یعنی آن چنان سریع است که به نظر ما نمی‌رسد. بسیاری از قواعدی هم که خداوند در زندگی ما و در سلوک انسان‌ها آفریده، نمونه‌اش را در عالم ماده هم نشان داده است.

مین جمله مثلاً همین ذره‌بین که شما در دسترس دارید، وقتی می‌خواهید خطی بخوانید که ریز است، می‌گیرید درشت‌تر می‌کند. همین ذره‌بین در مقابل آفتاب اگر تصویرش را طوری کنند که درست منطبق با آن نقاط خاص باشد، آتش ایجاد می‌کند و همچنین در مقابل نور اگر باشد، نور ایجاد می‌کند که خداوند به این بشر تعلیم داد و از این، انسان‌های امروز، عکاسی و تمام علوم و هنرهایی که زائیده‌ی عکاسی است، مثل فیلم‌برداری و امثال اینها را یاد گرفتند. ما البته قبل از این، تشبیه نمی‌کردیم ولی حالا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۸/۲۳ ه. ش. (جلسه‌ی برادران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

این را تشبیه می‌کنیم و می‌گوییم ذهن انسان هم مثل یک ذره بین است البته هر انسانی نه! همان انسان‌هایی که از روح انسانیت در تمام وجودشان هست و من جمله در چشم‌شان و در عدسی چشم‌شان هست.

توجه به این قسمت و اینکه درست ذهن منطبق بشود با مثل ذره بین، منطبق بشود به نقطه‌ای که حداکثر نور را دارد، (البته این اندازه دارد، همانطوری که خود ذره بین را در مقابل نور می‌گیریم یا در مقابل حرارت می‌گیریم، کم و زیاد می‌شود، دارد). این حالت را در روانشناسی به اصطلاح تشبیه می‌کنند به همین ذره بین و اسمی که گذاشته شده «تمرکز فکری» است. البته این اسم و این لغت در عوالم معنوی به کار برده می‌شود، در عوالم مادی و صنعتی هم همینطور ولی خداوند می‌خواهد این مخلوقی که آفریده، در تمام زمان‌ها متوجه وجود خداوند باشند یعنی در تمام زمان‌ها مثل ذره بینی باشد که جلوی این نور یعنی جلوی نور خداوند عکس برداری می‌کند. اینها در واقع از آثاری است که آثار تبع است، تبعیت است یعنی همین که این بیعت را انجام داد انسان با خداوند در مرحله‌ی اول، اگر نظیر همان را تکرار کند در عالم خودش، به هر اندازه که این بیعت و این توجه خالصانه‌تر باشد، آثارش هم بیشتر است و حتی این آثار در ظواهر انسان هم

نشان داده می‌شود. مِنْ جَمَلِه مَثَلِی که می‌گویند: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، یعنی زنه‌ار! مؤمنین یک دیدگاهی دارند، یک توجهی دارند که همه‌ی چیزها را می‌بینند. فراست دارند، به صورت ظاهر ما اسم آن را فراست می‌گذاریم یعنی زیرکی، زیرکی الهی.

درویش‌ها در ضمن عبادات‌شان این حالت تمرکز برایشان ایجاد می‌شود و البته اگر ایجاد نشد یا کم بود چون قوای انسانی هم این قدرت را دارد، به تدریج خودش باید این حالت را در خودش ایجاد کند ولی توقع اینکه از همان اوّل کسانی که مشرف می‌شوند، حواس جمع و تمرکز حواس داشته باشند، صحیح نیست. یک مقداری دارند ولی همان اندازه‌ای که تمرکز دارند، باید تربیت و تقویت کنند البته این تقویت، برای شناخت بیشتر خداوند است و الا تمرکز لزومی ندارد و ضرورتی ندارد. اما برای انسان‌ها ضرورت دارد برای اینکه عهدش با خداوند ضرورت دارد. به هر اندازه که در تربیت خودش تمرین و اطاعت کند، این تمرکز بیشتر خواهد شد. ان شاء الله خداوند به ما همه، این توفیق را بدهد.

یک نفر سؤال کرده اینک می‌گویند: حضرت موسی چهل سال بیابان گرد بود.
منظور چه هست و یعنی چه؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یعنی اینکه بیابان گرد بود. «یعنی» ندارد، یعنی اینکه خداوند خواست تنبیه‌شان کند و هم اینکه چون در آن ایام تنها قافله، تنها قبیله‌ای که موحد بودند، خداشناس بودند، همین قبیله‌ی بنی‌اسرائیل بود. این است که خداوند به اینها توجه داشت، یک جهت آن، این است. منتها اینها خیلی حالا یا دیرفهم یا کندفهم یا لجوج یا هر چه بودند. یک وقتی که بنی‌اسرائیل از شهر فرار کردند و تا توانستند همه‌ی زیورات همسایه‌ها را هم گرفتند برای اینکه گفتند ما چون یک عیدی داریم، شما از زیورات هر چه دارید به ما بدهید که ببندیم و از هر کسی انگشتر، گردنبند و... گرفتند، به این طریق فرار کردند. البته شما می‌گویید قوم حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام، پیغمبر چطور اموال مردم را گرفتند، در رفتند؟! اینها در واقع اموال خودشان بود، چند صد سال اینها در مصر بندگی می‌کردند یعنی بدون مزد کار می‌کردند، شاید این را که گرفتند، ده یکِ مزدشان نبود ولی به هر جهت بنا به امر خداوند اینها را گرفتند و رفتند. رسیدند به لب رودخانه یا لب دریا. این طرف

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۲۸/۸/۱۳۹۳ ه. ش.

رودخانه و دریا بود نمی توانستند رد بشوند، پشت سر نگاه کردند، قشون فرعون. همه به موسی غرزدند که این چه بازی است که درآوردی؟ ما را از آنجا کشاندی اینجا، الان اینجا گیر کردیم، نمی توانیم رد بشویم؟ موسی با خونسردی می گفت که نخیر، خدا من را راهنمایی کرده، خودش می داند؛ که داستان آن را در سینما دیده اید و در کتاب ها خوانده اید.

اینها با اینکه عظمت موسی و عظمت وحی الهی را دیدند، مع ذلک وقتی بیرون آمدند، یک خرده جلو رفتند، دیدند یک عده ای بت می پرستند، گاو می پرستند، گفتند: برای ما هم یک خدایی بگذار. اینقدر نفهم بودند! خیلی لجوج بودند. با همین روحیه وقتی رفتند، خدا گفته بود من به شما جایی نشان می دهم، یک جایی را نشان داد که گفت: این اراضی مال شما و فرزندان شماست تا هر وقت بخواهید، بروید اینجا. اینها گفتند: نه، ما خبر داریم اینجا یک قوم خیلی قوی و نیرومندی هستند و ما جرأت نمی کنیم برویم، تو خودت و خدای خودت، بروید اینها را بیرون کنید تا ما بیاییم. خداوند هم اینها را تنبیه کرد و گفت: حالا که به اینجا نمی روید، چهل سال باید بیابان گردی کنید یعنی مثل قوم های بیابان گرد، ما می گوییم غربت ها، کولی ها بگردید، اینها چهل سال اینطوری بودند، این چهل سال واقعاً یعنی بیابان گرد

بودند. بیشتر احکام موسی علیه السلام هم در این ایام مقرر شد ولی مع ذلک بودند. اینها در مدتی که بیابان گردی می‌کردند در یک جا وقتی خداوند موسی علیه السلام را احضار کرد که بیا. اوّل سی روز قرار شد باشد که موسی به قومش گفت: من می‌روم سی روز با خداوند خلوت دارم. بعد که رفت بعد از سی روز خداوند گفت: نه، سی روز کم است، چهل روز. ده روز دیگر هم ماند. در این فاصله خود بنی اسرائیل که دیدند موسی به اینها گفته بود سی روز، حالا دارد از سی روز بیشتر هم می‌شود، نمی‌آید، باز طغیان کردند. گفتند: این کلاه سر ما گذاشته و آن داستان گوساله‌ی سامری پیش آمد و گوساله پرستی. بعد که موسی برگشت خیلی عصبانی شد. موسی خیلی زود غضب می‌کرد موسی دید اینها اینطوری هستند. بنا به امر خدا، همه‌ی آنها‌یی که بت پرستیده بودند، همان گوساله را پرستیده بودند، را جدا کرد، خود تورات می‌گوید سه هزار نفر بودند. این سه هزار نفر را جدا کرد بعد خداوند گفت: همه‌ی بت پرست‌ها را بکشید. آنها را کشتند و رفتند. بعد تا این چهل سالی که خداوند فرموده بود، تمام شد به زمین موعود رسیدند که باید آنجا بروند. دیگر فهمیده بودند، خداوند به موسی وحی کرد گفت: این زمین مال شماهاست، بروید. منتها تو نباید وارد بشوی، موسی اطاعت کرد. آماده شد که یک گوشه‌ای بگیرد، منتها پرسید: چشم، خدایا!

اطاعت کردم ولی من که اینقدر آمدم، من هم با اینها بودم، چرا من نباید بروم در این زمین که با آرامش زندگی کنیم؟ خداوند فرمود: مگر یادت نیست سه هزار نفر را یک تنه گشتی، خم به ابرو نیاوردی؟ موسی گفت: چرا ولی خدایا! من که از خودم نکردم، تو فرمودی. خداوند مثل اینکه گفت: من گفتم ولی دلت نسوخت؟ موسی شاید یادش آمد در آن دفعه‌ای که خداوند مأمورینی فرستاد که قوم لوط را از بین ببرد، حضرت ابراهیم خبر شد یعنی خود خدا گفت به ابراهیم هم بگوییم و حضرت ابراهیم خبر شد، گفت: خدایا! چرا می‌خواهی یک قبیله را از بین ببری؟ خانواده‌ی لوط که نماینده‌ی توست، برادرزاده‌ی من است! خدا فرمود: نه، خانواده‌ی لوط را نجات می‌دهم، همینطور چانه زد، گفت: اگر ده نفر مؤمن در این قبیله پیدا کردی، همه را نجات می‌دهم که پیدا نکرد. خلاصه حضرت ابراهیم با خداوند چانه زد و یک تعدادی را نجات داد. موسی عَلَيْهِ السَّلَام اینطور نبود. موسی همین که فرمودند بکن، کرد. دیگر هیچ فضولی در این کار نکرد. این است که این چهل سال که بنی اسرائیل بیابان گردی کرد، برای تکمیل تربیت‌شان بود.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح های شنبه، یک شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه، جمعه و مناسبت ها.
۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه ها.
۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۲۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۵۰	جزوه ۲۰۶ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	